

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیّه	پیاده‌سازی

کربلا، عاشورا، امام حسین علیه السلام، گریه و سوگواری (۵)^۱

کلیدواژگان: حجّ، عرفات، اسلام، ایمان، حَجَّةُ الاسلام، حَجَّةُ الايمان، معرفت امام حسین علیه السلام، ولایت، کربلا و عاشورای درون، فطرت، تنزیل روح، حجاب‌های نورانی و ظلمانی، ترک تعلق، موت، امام درونی، سلوک در جذبه‌ی اباعبدالله علیه السلام، گناه ظاهری، طینت پاک، ملائکه، بهشت و جهنّم، حقیقت سلام، ابدال.

❁ عرفات در حجّ شیعه، معرفت امام حسین علیه السلام است و حجّ بدون درک و وقوف عرفات درست نیست.

ابتدا این مطلب را عرض کنم که ما دو تا حجّ داریم؛ همان‌طور که ارتباط ما با آیین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دو سطح می‌تواند داشته باشد؛ لذا امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را امروز به دو گروه تقسیم می‌کنیم: یک دسته را مسلم و یک دسته را مؤمن می‌گوییم. مسلم کسانی هستند که ظاهر دین را پذیرفتند و ظاهر وجودشان را به رنگ ظاهر دین درآوردند؛ کسانی که به زبان اظهار تسلیم در برابر آیین رسول - الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌کنند؛ اما هر مسلمی الزاماً مؤمن نیست. ایمان مال قلب است و اسلام مال پیکر و ظاهر و زبان؛ لذا قرآن کریم هم در سوره‌ی حجرات فرمود: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ**

۱. مهدی طیب، مصباح‌الهدی، ص ۳۰۰، ف ۲.

لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ^۲ عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: ما ایمان آوردیم. فرمود: شما ایمان نیاوردید. هرگز ایمان وارد قلب‌های شما نشده؛ بلکه بگویید ما اسلام آوردیم.

پس یک مرتبه از ارتباط با دین، مرتبه‌ی اسلام است که با ظواهر وجود است و یک مرتبه هم، مرتبه‌ی ایمان است که مال قلب است. جای ایمان در قلب است. درباره‌ی مؤمنان فرمود: **كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ**^۳ در سوره‌ی حجرات هم فرمود: **لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ**؛ این را همه توجّه داریم. حالا حجّ هم همین‌طور است. کسی که اولین سفر حجّ واجبش را به‌جا می‌آورد، می‌گویند حَجَّةَ الْإِسْلَامِ را به‌جا آورده است. ما یک حَجَّةَ الْإِسْلَامِ داریم و یک حَجَّةَ الْإِيمَانِ. حَجَّةَ الْإِسْلَامِ همین حجّی است که می‌بینید. از شیعه و سنی، از همه‌ی فرق و مذاهب، از همه‌ی نژادها، در ماه ذی‌الحجه به حجّ می‌روند و حجّ اسلام را به‌جا می‌آوردند. این حَجَّةَ الْإِسْلَامِ است. لذا در سال شصت هجری قمری هم خیلی‌ها در مکه مشغول حَجَّةَ الْإِسْلَامِ بودند؛ مشغول حجّ مسلمانی و حجّ اسلامی بودند؛ اما دیدید اباعبدالله الحسین عليه السلام روزی که حجّاج برای رفتن به عرفات و منا و مشعر، یعنی یوم‌الترویة، مُحْرَمِ می‌شدند، از مکه بیرون آمدند و به سوی دیگری رفتند! با سفر اباعبدالله عليه السلام حجّ دیگری تعریف شد؛ این حَجَّةَ الْإِيمَانِ است. کعبه‌ی حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وسط مسجدالحرام است و کعبه‌ی حَجَّةَ الْإِيمَانِ در کربلا؛ حجّاج حَجَّةَ الْإِسْلَامِ دور خانه‌ی کعبه می‌گردند و حجّاج حَجَّةَ الْإِيمَانِ دور وجود مقدّس اباعبدالله الحسین عليه السلام. این دو نوع حجّ را خواستم تصوّر کنید که مفهوم این عبارات روشن شود. حالا راجع به حَجَّةَ الْإِسْلَامِ هم حدیث داریم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: **الْحَجُّ عَرَفَةُ**^۴ حجّ عرفه است؛ یعنی تمامیت حجّ وابسته به عرفه است. لذا می‌دانید اگر کسی روز عرفه از اذان ظهر تا غروب آفتاب، ولو لحظاتی، نتواند عرفات را درک

۲. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۴.

۳. سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۲۲.

۴. ابن‌ابی‌جمهور، عوالی‌اللتالی، ج ۲، ص ۹۳؛ محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۴ و شهیدثانی، مُسَكِّنُ الْفَوَادِ، ص ۴۲.

کند حجّش باطل است و باید سال دیگر دوباره حجّ به جا آورد. تمامیت حجّ به عرفه وابسته است. **الْحَجُّ عَرَفَةٌ**؛ حجّ بدون درک و وقوف عرفات درست نیست. حالا عرفات در حجّ شیعه معرفت امام حسین علیه السلام است؛ معرفت اباعبدالله الحسین علیه السلام! لذا حاجیان حَجَّةَ الاسلام خانه‌ی کعبه را زیارت می‌کنند؛ و حاجیان حَجَّةَ الايمان صاحبِ خانه را. صاحبِ خانه، ولایت مطلقه‌ی کلّیه‌ی الهیه است. اگر کعبه، کعبه شد و اگر چنین شرافتی پیدا کرد که همه‌ی مسلمان‌ها از همه جای عالم می‌روند و دور او می‌گردند، همه‌ی شرافتش را از این گرفت که محلّ تولّد امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ و الاّ کعبه‌ی بدون امیرالمؤمنین علیه السلام یک مشت سنگ و خشت و گل است. روح کعبه، ولایت است و وقتی که روح از کعبه جدا می‌شود، کعبه دیگر کعبه نیست.

وقتی اباعبدالله علیه السلام به کربلا می‌رود، کعبه یک قوطی خالی است؛ هیچ خبری در آن نیست. بگذار هزاران بار، هفت شوط چيست، هفتاد هزار شوط دور آن بگردند، سر سوزنی اثر ندارد. چقدر این روایات را خوانده‌ایم که اگر کسی همه‌ی روزهای عمرش را روزه بگیرد، شب‌ها را شب‌زنده‌داری کند، همه‌ی سال‌ها به حجّ برود، همه‌ی داراییش را انفاق کند و صدقه بدهد، **وَ لَمْ يُؤَالَ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ لَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ**،^۵ اما ولایت ولی‌الله را نپذیرد، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود! پس کعبه‌ی بدون ولی‌الله کعبه نیست؛ خانه‌ی خدا نیست. حاجیان دور کعبه می‌گردند؛ چون محلّ تولّد امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ محلّ ظهور حقیقت ولایت مطلقه‌ی الهیه است. حال وقتی ولایت مطلقه‌ی کلّیه‌ی الهیه به کربلا رفت، دیگر از

۵. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۹؛ برقی، محاسن، ج ۱، ص ۲۸۷؛ عیاشی، التفسیر، ج ۱، ص ۲۵۹: **لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ ذَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَالِيهِ وَ يَكُونَ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ أَبَدًا وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ**. صفار، محمدبن‌حسن، بصائر الدّرجات، ج ۱، ۵۳۲: **أَنَّ مَنْ صَلَّى وَ رَزَى وَ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ وَ فَعَلَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ مِنْ أَفْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ، لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ**؛ صدوق، من لا يحضر، ج ۲، ص ۲۴۵: **وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَمَرَ مَا عَمَرَ نُوْحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا، يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِغَيْرِ وِلَايَتِنَا لَمْ يَنْفَعَهُ ذَلِكَ شَيْئًا**.

کعبه چه چیزی ماند؟ اگر در حجّ، عرفات، شرط قبولی حَجَّة الاسلام است، عرفات حجّ ایمان، معرفت اباعبدالله الحسین علیه السلام است و کسی که به معرفت اباعبدالله علیه السلام نائل شد، به زیارت خدا نائل شده است. خاطرتان هست یکبار عرض کرده‌ام و غالب عزیزانی هم که حجّ یا عمره مشرف شده‌اند دیده‌اند که وقتی به نزدیکی‌های مکه می‌رسند تابلوهای مکرری در جاده نوشته‌اند که: **مَرْحَبًا بِضُيُوفِ الرَّحْمَنِ**: خیر مقدم و خوشامد به مهمانان خدای رحمان؛ اما همین سفر اخیری که خدا توفیق داد به کربلا مشرف بودم، دیدم با خطّ نور در جاده‌ها نوشته‌اند: **مَرْحَبًا بِضُيُوفِ الرَّحِيمِ!** زائران اباعبدالله علیه السلام ضیوف رحیمند. رحمان، رحمت کلّیهی الهیه است؛ حیوانات را هم می‌گیرد؛ گیاهان را هم می‌گیرد؛ همه‌ی مخلوقات خدا از فاسق و فاجر تا مؤمن و متقی را می‌گیرد؛ لذا می‌بینید که در مکه همه‌چیز پیدا می‌شود؛ از خبیث‌ترین خبیث‌ها مثل ناصبی‌های وهابی گرفته تا مؤمنان؛ همه‌جور هستند؛ چون آنجا ظهور رحمت رحمانیه‌ی حقّ متعال است؛ اما کربلا چه؟ آنجا ضیوف‌الرحیم می‌روند. آنها میهمان‌های خدای رحیمند. آنجا ظهور رحمت خاصه‌ی الهیه است و زائران اباعبدالله الحسین علیه السلام بر رحمت خاصه‌ی پروردگار میهمان می‌شوند؛ لذا آنها به ملاقات خود خدا نائل می‌شوند.

چند روایت برایتان بخوانم؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: **مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ فِي يَوْمِ عَرَفَةَ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرَشِهِ**؛ کسی که در روز عرفه، اباعبدالله الحسین علیه السلام را زیارت کند، مثل حاجی‌یی نیست که در سرزمین عرفات بوده و عرفات را درک کرده؛ این که چیزی نیست! **كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرَشِهِ!** مثل کسی است که خدای تبارک و تعالی را در عرشش زیارت کرده؛ یعنی اینکه بگوییم کمتر از حاجی‌های عرفه نیست، حرف بزرگی نزدیم. زائری که در روز عرفه یا در حالت معرفت به زیارت اباعبدالله علیه السلام نائل - شود، فوق حاجی‌های عرفه است. امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری فرمودند: **مَنْ فَاتَتْهُ عَرَفَةُ بِعَرَفَاتٍ**

۶. ابن قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۱۷۲.

فَادْرَكَهَا بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ لَمْ يَفْتُهُ: ^۷ کسی که موقت نشد روز عرفه در سرزمین عرفات باشد؛ اما در آن روز به زیارت قبر اباعبدالله الحسین علیه السلام موقت شود، هیچ چیزی از دست نداده است. حالا بروید روایات را بخوانید که خدا به حجّاجی که روز عرفه در عرفاتند چه می‌دهد؛ کمترین، کمترین، کمترین چیزی که می‌دهد، می‌فرماید: همه‌ی گذشته‌ی اعمال را و همه‌ی گناهان و معصیت‌های را بخشیدم؛ پرونده‌ی قبلی را پاره کردم و یک پرونده‌ی جدید با کاغذ سفید برایت باز کردم؛ دوباره عمل را از سر بگیر! این کمترین چیزی است که روز عرفه در سرزمین عرفات به حاجی می‌دهند؛ خیلی چیزهای بزرگتر هم می‌دهند. حال امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که در روز عرفه به زیارت قبر اباعبدالله علیه السلام نائل شود، هیچ چیزی از کسانی که در عرفات بودند کم ندارد. هیچ چیزی کم ندارد! بلکه بیشتر هم دارد؛ او به زیارت خدا نائل شده است! در حدیث دیگری باز حضرت فرمودند: زیارت اباعبدالله علیه السلام زیارت خود خداست! مگر به اباعبدالله علیه السلام نمی‌گویید: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَارَ اللَّهِ وَ بِنِ تَارِهِ؟!** مگر نگفتم کسی که در راه موجود برتر از خودش قربانی شود، به او تبدیل می‌شود؟ امام حسین علیه السلام در راه چه کسی قربانی شد؟ لذا کسی که امام حسین علیه السلام را زیارت کرد، خود خدا را زیارت کرده؛ نترسید! خود خدا را زیارت کرده است!

در روایت دیگری راجع به زیارت روز عاشورا امام صادق علیه السلام فرمودند: **مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ تَعَالَى فِي عَرْشِهِ:** ^۸ کسی که اباعبدالله الحسین علیه السلام را در روز عاشورا در حالی که به حقّ ایشان معرفت دارد، عارف به حقّ این امام بزرگوار است، زیارت کند، **كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ تَعَالَى فِي عَرْشِهِ**، مثل کسی است که خدای تعالی را در عرش او زیارت کرده است. امام رضا علیه السلام فرمودند: **مَنْ**

۷. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص 170؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۸۴ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۸۷.
 ۸. شیخ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۵۱ و مصباح المتهدّج، ج ۲، ص ۷۷۱؛ سیدین طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۵۶۸ و حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۷۶.

زارَ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بِسَطِّ الْفُرَاتِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ: ^۹ در حدیث دیگری داریم: فَوْقَ كُرْسِيِّهِ! ^{۱۰} این دیگر خیلی بالاتر است؛ یعنی از عرش هم بالاتر رفت. احادیث قبلی می‌گفت: مثل کسی است که خدا را در عرش الهی زیارت کرده است؛ اما فوق عرش کجاست؟ فوق عرش کجاست؟! واژه، بار این مفهوم را نمی‌کشد که بشود بر زبان آورد که فوق عرش کجاست! **كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ، فَوْقَ كُرْسِيِّهِ،** یعنی چه؟ یعنی چه مقامی از مقامات؟ این فوق مقام واحدیت است! **فَوْقَ عَرْشِهِ!** بنابراین حاجّ حَجَّةَ الْإِيمَانِ زائر خود خداست. زائر ابا عبدالله علیه السلام زائر خود خداست؛ به زیارت خود خدا نائل شده است! اما زائر کعبه در بین مسجدالحرام، زائر مسجدالحرام و کعبه است؛ او زائر خانه‌ی خداست. ^{۱۱} گفت: او خانه همی جوید و من صاحبِ خانه! صاحبِ خانه‌ی کعبه، امیرالمؤمنین علیه السلام است. همان وجود مقدّسی که فرمود: **أَنَا جُنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا بَابُ اللَّهِ، وَ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي وَ لِسَانُ اللَّهِ التَّاطِقِ وَ عَيْنُ اللَّهِ التَّاطِرِ، وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ الْمَبْسُوطَةِ!** ^{۱۲} او صاحبِ این خانه است. بیت‌الله خانه‌ی اوست و حاجّ حقیقی زائر صاحبِ خانه است. پس عرفات در حجّ شیععه، معرفت امام حسین علیه السلام است و حجّ بدون درک و وقوف عرفات درست نیست.

خب معرفت امام حسین علیه السلام یعنی چه؟ می‌دانید معرفت یک امر دارای مراتب است؛ به قول حکما و منطقیون مشکک است. این معرفت از پایین‌ترین مرتبه‌ی آشنایی با نام و خصوصیات ظاهری حضرت آغاز می‌شود و دیگر هیچ نقطه‌ی انتهایی ندارد. هرکس به اندازه‌ی ظرف وجود خودش حقیقت

۹. ابن قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۱۴۷؛ صدوق، ثواب‌الاعمال، ص ۸۵؛ شیخ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۴۶ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۲۸.

۱۰. ابن قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۱۴۸؛ موسوعه‌الامام‌الحسین علیه السلام، ج ۲۴، ص ۴۵۴.

۱۱. ابن قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۱۵۹؛ عن الرضا علیه السلام: **إِنَّ الْحُسَيْنَ لَاكْرُمَ عَلَى اللَّهِ مِنَ النَّبِيِّ.**

۱۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۴۵؛ صدوق، توحید، ص ۱۶۵؛ صفار، محمدبن‌حسن، بصائر‌الدرجات، ج ۱، ص ۶۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۳۸۵؛ بحرانی، برهان، ج ۴، ص ۷۱۸ و مجلسی، بحار‌الانوار، ج ۲۴، ص ۱۹۸. با اندکی تفاوت در عبارات.

اباعبدالله علیه السلام را می‌تواند درک کند. حالا یکی با اندیشه راه می‌افتد و سعی می‌کند مقامات حسینی علیهم السلام را تعقل کند و برخی با پای سلوک عارفانه گام در میدان می‌نهند و سعی می‌کنند به شهود حقایق حسینی علیهم السلام نائل شوند. هرکس در حدّ خودش و به تناسب مرتبه‌ی معرفتش، زیارتش معنایی دارد و آثار و حقیقتی دارد. اما این را عرض کنم، دستگاه امام حسین علیه السلام این‌طوری نیست که بگوییم: من که اهل معرفت نیستم؛ من که عارف نیستم؛ من که مکاشف و مُشاهد نیستم؛ پس من بهره‌ای نمی‌برم؛ خیر! خدا می‌داند، فقط خدا می‌داند، کسی نیست که به حائر حسینی علیه السلام وارد شود و فوق تصوّر هر متصوّر عینایات شامل حالش نشود. نکند خدای ناکرده دچار اشتباه شویم و بگوییم ما که اهل معرفت نیستیم، حالا کربلا نرویم؛ اول برویم معرفت کسب کنیم بعد برویم کربلا. خیر! ان‌شاءالله معرفت هم کسب کنیم؛ اما هر وقت فرصت پیش آمد لحظه‌ای درنگ نکنیم. خدا می‌داند که انسان در یوم‌الحسرة و الندامة دچار چه حسرتی خواهد شد اگر فرصت را از دست داده باشد.

❁ فرمود همه‌ی زمین‌ها کربلا و همه‌ی روزها عاشورا است؛ ولی نفرمود همه‌ی شما امام حسینید؛ گذاشت خودتان درک کنید.

❁ **كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ اَرْضٍ كَرْبَلَا**: همه‌ی روزها عاشورا و همه‌ی سرزمین‌ها کربلاست. پس بگرد و در خودت امام حسین علیه السلام را پیدا کن. (۱۷:۵۱)

همان‌طور که قبلاً عرض کرده‌ام **كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ اَرْضٍ كَرْبَلَا** روایت نیست؛ حدیث نیست؛ سخن اهل معرفت است؛ اما سخن حقیقی است که آیات کریمه‌ی قرآن و احادیث شریفه‌ی معصومین صحت آن را تأیید می‌کند. خب یعنی چه؟ اینکه فرمودند: اگر همه‌ی سرزمین‌ها کربلا و همه‌ی زمان‌ها عاشورا است، خود شما امام حسینید، پس بگردید امام حسین علیه السلام را درون خودتان پیدا کنید، یعنی چه؟ ببینید،

شعاعی از ولایت در باطن هر انسانی تابیده است. اگر **كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ**:^{۱۳} هر مولودی، دیگر مقید به این نیست که مسلمان زاده باشد شیعه زاده باشد، نه! **كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ!** همه‌ی فرزندان که به دنیا می‌آیند بر فطرت الهی متولد می‌شوند. این فطرت چیست؟ دنبالش بگردیم، پیدایش کنیم. یک مثال می‌زنم؛ خورشید با همه‌ی درخشندگی‌اش می‌تابد و خانه‌های مختلف شهر هم در معرض تابش نور خورشیدند. نور خورشید درون هر خانه‌ای، به اندازه‌ی روزنه و پنجره‌ای که دارد، تابیده است. روشنایی همه‌ی خانه‌ها، روشنایی خورشید است؛ شعاعی از خورشید داخل این خانه شده که روشن است. در مباحث کتاب *شرب طهور خدمتتان* عرض کرده‌ام که حقیقت روح، تمامیت روح که مقرب-ترین موجود به حق متعال است، آیینی تمام‌نمای اسماء و صفات حق متعال است، آن خورشید روح که دست به تابش زد، شعاع تابش روح از حُجَب نورانی عبور کرد و عبور از این حجب او را رقیق و نازل کرد. بعد به حجب ظلمانی رسید و از حجب ظلمانی هم عبور کرد. هفتاد هزار حجاب نورانی و هفتاد هزار حجاب ظلمانی را طی کرد. در پایان این راه، آن نور درخشان خورشید به کورسوی ضعیفی تبدیل شد که از آخرین حجب ظلمانی بیرون آمد. و برایتان مثال زد، گفتم یک‌سری پنجره‌هایی وجود دارد که چارچوب‌مانند هستند، نور خورشید که وارد اولی می‌شود، محدود می‌شود؛ چارچوب زیری کوچکتر است، و چارچوب زیری کوچکتر، ... هی مراتب کمتری از آن نور می‌آید؛ اما اینها حجب نورانی هستند. تازه بعد از اینکه از همه‌ی این هفتاد هزار چارچوب، از هفتاد هزار پنجره‌ی باز عبور کرد، به پنجره‌های بسته‌ای می‌رسد که شیشه‌هایش کدر است. اینها حجب ظلمانی‌اند. شعاع نور باید از هفتاد هزار تا از این شیشه‌های کدر هم عبور کند. بعد از عبور از آنها، آنچه بیرون می‌آید مرتبه‌ی نازله-ی روح است و آن است که الان در من و شما احساس می‌شود. فرمود: **وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**:^{۱۴}

۱۳. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۳؛ صدوق، توحید، ص ۳۳۱؛ مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۱۸ و ابن حیون، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۹۰.

۱۴. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۹.

نفرمود: نفخت فيه روحی؛ بلکه: **مِنْ رُوحِي**: از روحم! این را هم عرض کردیم که ضمیر «ی» در روحی اضافه‌ی تشریفیه است؛ والاّ خدا که جسم و روح ندارد. روح مخلوق خدای متعال است؛ منتها **خَلَقَ** **أَعْظَمَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ**.^{۱۵} این طور که ائمه علیهم السلام فرمودند: از همه‌ی ملائکه عظیم‌تر است. ملائکه شؤونات روحند؛ ملائکه بال و پرهای روحند؛ شاخ و برگ‌های روحند. حقیقت روح، اعظم از همه‌ی ملائکه است. آن حقیقت روح، نازل شد و نور ضعیفی که از آخرین شیشه‌ی تار بیرون آمد، به یک لحاظ همان نور خورشید است؛ اما به یک لحاظ این نور کجا و نور خورشید کجا؟! لذا کورسویی و شعاع باریکی از حقیقت ولایت در جان هر انسانی که متولّد می‌شود وجود دارد. حالا اسمش را فطرت می‌گذاری، بگذار. عقل یا قلب می‌گذاری، بگذار. هر چه می‌خواهی بگذار. به اعتبارهای مختلف آن حقیقت نام‌های مختلفی می‌گیرد. شعاعی از ولایت مطلقه‌ی کلّیه‌ی الهیه درون خانه‌ی هر انسانی تابیده است؛ لذاست که شما در زیارت جامعه‌ی کبیره به ائمه عرض می‌کنید: **أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ**:^{۱۶} جسم‌های شما در همه‌ی جسم‌هاست؛ روح‌های شما در همه‌ی ارواح است؛ نفّس‌های شما در نفوس است؛ در همه‌ی نفوس. این همان شعاع نور خورشید ولایت مطلقه‌ی کلّیه‌ی الهیه، ولیّ اعظم خدا، **أَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ**،^{۱۷} آن صادر اوّل و آن واصل به مقام احدیّت است که شعاعش در خانه‌ی دل و وجود هر انسانی هست و حقیقت هستی ما همان است؛ والاّ بقیّه‌اش که دیگر چیزی نیست. گفت:

۱۵. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۹۰؛ صفار، محمدبن حسن، بصائرالدرجات، ج ۱، ص ۴۴۲؛ بحرانی، برهان، ج ۲، ص ۴۷۱ و مجلسی، مرآةالعقول، ج ۴، ص ۲۶۲.

۱۶. صدوق، من لایحضر، ج ۲، ص ۶۱۶ و عیون اخبار الرّضا، ج ۲، ص ۲۷۶؛ شیخ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۱۰۰ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه‌ی کبیره.

۱۷. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۴۵؛ صدوق، توحید، ص ۱۲۲ و قمی، علی بن ابراهیم، التفسیر، ج ۱، ص ۲۴۶.

بقیه‌اش که چیزی نیست؛ بسته‌بندی و پوست و جلدش است. مغز و اساسش همان شعاعی است که از حقیقت ولایت، از طریق روزن وجود ما، درون ما تابیده است.

حال، از یک منظر دیگر می‌خواهم نکته‌ای را عرض کنم. امروزه بحث درمان از طریق سلول‌های بنیادین خیلی رایج شده است. در کشور ما هم الحمدلله پیشرفت خوبی داشته و محققان دارند کار می‌کنند. در این شبیه‌سازی‌هایی که در دنیا انجام می‌شود و در ایران هم تحقیق می‌کنند و موفقیت‌هایی پیدا کردند، چه کار می‌کنند؟ سلول بنیادین یک موجود را می‌گیرند، تکثیر می‌کنند، پرورش می‌دهند و از آن، خود موجود ساخته می‌شود؛ یعنی ممکن است یک سلول بنیادین از بند ناف شما یا از جاهای مختلف دیگر بگیرند و آن سلول را پرورش دهند و انسانی صد درصد شبیه شما، از نظر پیکر و اندام، بسازند؛ هیچ ناممکن هم نیست. فکر نکنید اگر این‌طور بشود، بشر، انسان خلق کرده است. خیر! مرکبِ انسان را ساخته است. تازه وقتی این پیکره آماده شد، باید آن نور از بالا بیاید در آن بتابد تا انسان شود؛ یعنی نور ولایت باید بیاید و زنده‌اش کند؛ نه زنده‌ی حیوانی؛ چون زنده‌ی حیوانی هم می‌شود کرد. دلیلش هم، همین است که الان می‌بینید، گوساله درست می‌کنند، گوسفند درست می‌کنند که زنده‌ی حیوانی است. ولی آن حیات انسانی، آن حیات معقول، حیات الهی، مال آن نور خورشید است که باید بیاید. عیبی ندارد؛ شما مرکب را درست کردید، قرار بود در رحم مادرش درست شود، شما در آزمایشگاه درست کردید؛ هیچ ایرادی ندارد. ناممکن هم نیست. هیچ کفر هم نیست؛ هیچ فکر نکنید که حالا خدا در دستگاه آفرینش شریک پیدا کرد؛ یک عده‌ی دیگر هم دارند آدم خلق می‌کنند. خیر این‌طور نیست. تا آن نور از آن عالم نتابد، این، انسان نیست، یک مجسمه است؛ ولو مجسمه‌ای که از نظر مادی، حرکت هم دارد؛ می‌خورد؛ می‌خوابد؛ ولی انسانیت در آن نیست. نور

انسانیت باید از آن حقیقت ولایت بتابد تا این زنده شود؛ یعنی انسان شود؛ انسانی دارای ادراک، دارای احساس، دارای شعور، دارای ظرفیت شهود! چنین موجودی شود.

حالا موضوع بحثمان چیست؟ ببینید، وقتی می‌خواهند به یک سلول بنیادین دست پیدا کنند، چه کار می‌کنند؟ تمام تعیناتی که یک سلول پیدا کرده تا به مثلاً سلول پوست دست من تبدیل شده، یا سلول شبکیه‌ی چشم من، سلول استخوان من، مغز استخوان من، باید تمام این تعینات و قیودی را که پیدا کرده یکی یکی از بین ببرند و حذف کنند. هرچه اینها حذف شود، به آن سلول بنیادین نزدیک‌تر می‌شود؛ یعنی هرچه تعلق و تعین هست، ما را از بنیاد هستی خودمان، از فطرتمان دور کرده است. هرچه بتوانیم این تعلقات و تعینات را حذف کنیم، به آن حقیقت بنیادین خودمان که همان حقیقت ولایت است، نزدیک می‌شویم. اینکه فرمود: برو بگرد در خودت امام حسین علیه السلام را پیدا کن، همین است؛ یعنی از این حجاب‌ها عبور کن! سیر و سلوک هم همین است. اول انسان حجب ظلمانیته را به یاری خدا می‌درد و بعد، از حجب نورانیته رهایی پیدا می‌کند تا به آن حقیقت واصل می‌شود. یعنی همان مسیری که الان در طب برای رسیدن به سلول بنیادین طی می‌شود ما هم باید طی کنیم؛ یعنی ترک تعلق و تعین. گفت:

چو پیوندها بگسلی، اصلی

تعلق حجاب است و بی‌حاصلی

آنچه هم الان در پزشکی می‌بینید، سایه‌ی همان حقیقتی است که در جان خود انسان است؛ در درون انسان است. سایه‌اش افتاده و حالا در جنبه‌ی پزشکی روی آن کار می‌کنند؛ در جنبه‌های دیگر هم کار می‌کنند و در آینده خواهند کرد. اصلش در وجود خود انسان است. می‌دانید که عالم بیرون، سایه‌ی وجود عالم درون است.

بنابراین حالا که فهمیدید همه‌ی سرزمین‌ها کربلاست و همه‌ی زمان‌ها و عصرها عاشوراست، خب کربلا و عاشورا بدون امام حسین علیه السلام که نمی‌شود؛ پس حتماً امام حسینی علیه السلام وجود دارد. حالا برو

بگرد امام حسین علیه السلام را پیدا کن و یاری کن. این ندای **هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي** را از درون خودت بشنو. اگر بشنوی، می بینی یک حقیقت خیلی مظلومی است! خیلی مظلوم! ندیدید روز عاشورا وقتی حضرت همه ی یارانشان را از دست دادند، به نيزه ی غریبی تکیه زدند، **فَنَظَرَ إِلَى يَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ**:^{۱۸} به راست و چپ خودشان نگاه کردند و دیدند دیگر هیچ کس نمانده است! **فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ**: با بلندترین صدایشان ندا دادند: **يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَ يَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ! يَا زُهَيْرُ وَ يَا بُرَيْرُ! يَا حَبِيبَ بْنَ مَظَاهِرٍ!** بعد فرمودند: چه شده؟ هر وقت شما را صدا می زدم می شتافتید! چه شده که حسین صدایتان می زند جوابش را نمی دهید؟! نقل شده که جنازه ها و پیکرهای مطهر شهدا روی زمین شروع کردند به لرزیدن؛ بعد حضرت فرمودند: نه! بخوابید! آرام بگیرید؛ شما سهم خودتان را ادا کردید. امام حسین علیه السلام در این شرایط از لشکر عمر سعد هم کاملاً مأیوس است. فرمودند: اینها این قدر لقمه ی حرام خورده اند که دیگر سخن حق به دلشان راه پیدا نمی کند. اما یکباره ندا دادند: **هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟ هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ الرَّسُولِ؟**^{۱۹} این ندای مظلومیت اباعبدالله علیه السلام را ان شاء الله در باطن خودتان می شنوید و اگر شنیدید، امیدوارم از کسانی نباشیم که حسین علیه السلام درون خودمان را تنها بگذاریم و غرق دنیای یزیدی باشیم؛ غرق ظواهر این عالم باشیم.

آن حقیقت کربلا و عاشورا در جان هر انسانی هست. در سرزمین دل خودت، در وقت حال خودت، هر لحظه ی تو عاشورا است. در آن سرزمین وارد شو بعد ندای غربت اباعبدالله علیه السلام را که شنیدی، حضرت را ترک نکن. حضرت فرمودند: هر کس فردای عاشورا در سرزمین کربلا بماند و ندای مظلومیت و استنصار

۱۸. موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۴، ص ۲۸۲: **ثُمَّ التفت الحسين عن يمينه فلم يرَ أحدًا من الرجال و التفت عن يساره فلم يرَ أحدًا.**

۱۹. سیدین طاووس، لهوف، ص ۱۱۶؛ موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۴، ص ۶۰۲؛ حائری، تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۲۷۹: **هَلْ مِنْ**

ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ و طریحی، منتخب، ص ۳۷۹: هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُ ذُرِّيَّتَهُ الْأَطْهَارِ؟

مرا بشنود و مرا یاری نکند، جهنم برای او قطعی است و مشمول غضب و سخط الهی خواهد شد.^{۲۰} در کربلای درون هم همین است. ان شاء الله وقتی امام حسین علیه السلام درونتان را پیدا کردید، او را نصرت کنید؛ یاری کنید.

❁ سالی یکبار عاشورا شیعیان را می‌میراند و زنده می‌کند و **مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا**^{۲۱} را عملی می‌کند. (۳۲:۲۸)

خاطرتان هست در بحث‌های قبلی گفته‌ایم که ما یک فوت داریم و یک موت. فوت موقعی است که فرد جان می‌دهد و دفنش می‌کنند و تمام؛ اما موت قطع تعلق از دنیاست؛ قطع دلبستگی از دنیاست.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود از آنچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

قطع تعلق از دنیا؛ قطع دلبستگی از دنیا؛ موت همین است و بیداری ما در گرو همین موت است. فرمودند: **النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا**:^{۲۲} مردم در خوابند؛ هنگامی که به موت نائل شوند، بیدار می‌شوند. گفت: بمیرید بمیرید از این عشق بمیرید. از عشق اباعبدالله الحسین علیه السلام بمیرید.

بمیرید بمیرید از این عشق بمیرید کزین عشق چو مردید همه روح پذیرید

خفتن ما، سنگین شدن پلک‌های چشم روح ما، مال محبت دنیاست و اگر محبت دنیا از وجود ما پاک شود، قلب ما از محبت دنیا پاک و تطهیر شود، [بیدار می‌شویم]. منظور تعلق به دنیاست؛ نه استفاده از دنیا. بحث تارک دنیا شدن و دست کشیدن از استفاده‌ی از دنیا نیست. خیر! دل بریدن از محبت و تعلق دنیاست؛ یعنی طوری بشوی که اگر همه‌ی دنیا را به تو بدهند، ذوق زده نشوی؛ همه‌ی دنیا را هم

۲۰. ابن‌اعثم کوفی، فتوح، ج ۵، ص ۷۴؛ موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۵۱۶ و خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۳۲۶.

۲۱. مجلسی، روضة المتقين، ج ۱، ص ۳۴۷.

۲۲. سیدرضی، خصائص الانمّه، ص ۱۱۲؛ ورام، مجموعه‌ی ورام (تنبيه الخواطر)، ج ۱، ص ۱۵۹ و لیثی، عیون‌الحکم، ص ۶۶.

از تو بگیرند، غم زده نشوی. **لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ؛**^{۲۳} این قطع تعلق از دنیاست. زهد حقیقی این است. زهد حقیقی بی‌رغبتی نسبت به دنیاست؛ یعنی دل شخص برای دنیا پر نزند. آرزوی انسان، آرزوهای دنیوی نباشد؛ والا استفاده‌ی از دنیا بد نیست؛ دنیا نعمت خداست که به ما داده؛ اگر عاقل و باطل بگذاریمش، پیش خدا مسؤولیم. نَعَمْ الهیّه را باید در مسیر بندگی خدا به کار بگیریم. **وَ اِتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسِ نَصِيكَ مِنَ الدُّنْيَا؛**^{۲۴} نصیبی که خدا از دنیا به ما داده، برای آخرت طلبی داده، اگر به فراموشی بسپاریم و از آن استفاده نکنیم، کفران نعمت کرده‌ایم. این نعم را باید در مسیر طاعت و بندگی به کار اندازیم. مثل سوختی است که ماشین باید مصرف کند تا به مقصد برسد؛ بدون سوخت که نمی‌تواند به مقصد برسد؛ اما دل در گرو آن نبند. اگر قطع تعلق از دنیا کردی، به موت نائل شدی. به موت هم که نائل شدی، دیدگان دلت باز می‌شود. دیدگان دلت که باز شد و بیدار شدی، آن وقت افق‌های دیگر هستی را می‌بینی. گفت:

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

خب، قطع تعلق از دنیا، اینکه انسان دل از محبت دنیا ببرد، بتواند از جاذبه‌ی محبت دنیا خارج شود، کار دشواری است؛ کار سختی است! انرژی و نیروی زیادی می‌خواهد. مثل سفینه‌ی فضایی که وقتی روی زمین است و می‌خواهد پرواز کند و به کرات آسمانی برود، خصوصاً مرحله‌ی اولش خدا می‌داند چقدر انرژی لازم است که مصرف کند تا بتواند خودش را از جاذبه‌ی زمین بگند. وقتی از قلمروی جاذبه‌ی زمین خارج شد، دیگر با همان شتاب اولیه‌ای که دارد، هیچ سوختی هم لازم نیست مصرف کن، مسیر را خیلی راحت ادامه می‌دهد. سالک الی الله تا از جاذبه‌ی محبت دنیا خارج نشده کار برایش خیلی سخت است؛ خیلی سخت! پولش یک‌جور جاذبیت دارد، پست و مقامش یک‌جور جاذبیت

۲۳. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۳.

۲۴. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۷.

دارد؛ شهرت و نامش یک جور؛ آسایش و رفاهش یک جور دیگر؛ شهوت و لذتش؛ خورد و خوراکش ... خدا می‌داند چقدر همه‌ی سلول سلول ما را به زمین بسته است. مولانا می‌گوید:

پر کشیده سوی بالا، بال‌ها تن زده اندر زمین چنگال‌ها

روح می‌خواهد بالا برود؛ اما تن چنگال‌هایش را در زمین فرو کرده؛ جاذبه‌ی دنیا او را گرفته است. اینکه بتواند بکند، مثل همان سفینه‌ی فضایی که می‌خواهد بکند و از این جاذبه خارج شود، خیلی انرژی می‌خواهد. تمام مجاهدت‌ها و ریاضت‌های اهل سلوک مال همین است؛ می‌خواهند از این جاذبه خارج شوند. این همه زحمت، این همه ریاضت، اما کربلا به آسانی این کار را می‌کند؛ یعنی کسی که در جاذبه‌ی عشق اباعبدالله علیه السلام قرار گرفت، کارش تمام است. تمام! و عاشورا وقتی است که این عشق را در اوج خودش شکوفا می‌کند.

سالی یک‌بار عاشورا شیعیان را می‌میراند و زنده می‌کند. **يُحْيِي وَ يُمِيتُ^{۲۵} وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي^{۲۶}** آن **يُحْيِي وَ يُمِيتُ** اولش، طی شد؛ اما این **يُحْيِي وَ يُمِيتُ** چه؟ آن موتی که بعدش حیات است؛ حیاتی که دیگر بعد از آن حیات، موتی نیست. **حَيٌّ لَا يَمُوتُ^{۲۷}** می‌شود؛ مظهر **حَيٌّ لَا يَمُوتُ** می‌شود. عاشورا این کار را می‌کند؛ کسانی که در اقیانوس عشق حسینی علیه السلام می‌افتند و دل به عشق اباعبدالله علیه السلام می‌سپارند، اصلاً دیگر دنیا را نمی‌بینند؛ بهشت را هم نمی‌بینند.

جلسه‌ی قبل گفتیم، شب عاشورا که امام حسین علیه السلام بهشت را نشان دادند، برجستگان اصحاب اباعبدالله خیره خیره خود اباعبدالله علیه السلام را نگاه می‌کردند؛ می‌گفتند: یا اباعبدالله! ما چشم از شما

۲۵. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۵۶.

۲۶. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۱۸ و محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، تعقیبات نماز صبح.

۲۷. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۱۸ و محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، تعقیبات نماز صبح.

برداریم و به حور و غلمان و قصور بهشت نگاه کنیم؟! بهشت ما تویی! لذا آنهایی که در اقیانوس عشق حسینی علیه السلام افتادند و غرق شدند، اصلاً دنیا را نمی‌بینند. برای آنها جاذبه‌ی دنیا اصلاً معنا ندارد. سالکانی که از طریق اباعبدالله علیه السلام وارد وادی سلوک شدند، مسیر را خیلی سریع و راحت طی کردند و [از جاذبه‌ی دنیا خارج شدند]. وقتی از جاذبه‌ی محبت دنیا خارج شدی، به موت نائل شدی و همان **مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا**، همان **إِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ خُلُوقِ الْفُوتِ**،^{۲۸} محقق شد. این هنر عاشورا است. هیچ جای دیگری، هیچ مکتب سلوک دیگری به این سرعت و به این گستردگی چنین هنری ندارد. فقط کار عاشورا است! فقط کار عاشورا است و بس! فقط کار اباعبدالله الحسین علیه السلام است.

✿ شخصی بود که چندان مقید به احکام شرعی نبود؛ ولی هر وقت در مسیرش به بیرق و

پرچم مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام برمی‌خورد، به حضرت سلام می‌داد. (۴۰:۴۵)

شخص مقیدی نبود، اهل طاعت و عبادات و مراعات تکالیف شرعی و حلال و حرام نبود؛ ولی این عادت را داشت که وقتی از کوچه و خیابان رد می‌شد و پرچم عزاداری را می‌دید، سلامی به امام-حسین علیه السلام می‌داد و رد می‌شد. آن شخص از دنیا رفت و در قیامت پرونده‌ی اعمالش را رسیدگی کردند و دیدند جهنمی تمام‌عیار است؛ یعنی کم نگذاشته بود! همه‌ی گناهان را ماشاءالله از فعل حرام و ترک واجب جمع کرده بود. دیدند جهنمی تمام‌عیار است! انسانی با این همه معصیت دیگر جای هیچ حرفی باقی نمی‌ماند؛ لذا حکم صادر شد که او را به جهنم ببرند. ملائکه پرونده‌ی او را گرفتند و او را به سمت جهنم بردند.

۲۸. سیدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۲۲۸؛ کفعمی، مصباح، ص ۵۸۷ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، اعمال ماه رمضان، شب

می‌دانید که دو تا مَلک هستند؛ یکی سائق است و یکی شهید. یکی پرونده‌ی اعمال فرد دستش است؛ این شهید است. دیگری تازیانه به دست دارد و از پشت، طرف را به سمت دوزخ می‌راند؛ این سائق است. **سائقٌ وَ شَهِیدٌ**^{۲۹} که قرآن می‌فرماید، [همین دو فرشته هستند]. ملائکه پرونده‌ی او را گرفتند و او را به سمت جهنّم بردند. در بین راه آن شخص بیرق امام حسین علیه السلام را دید. همین‌طور که او را به سمت جهنّم می‌بردند، از دور بیرقی را دید که پای آن بیرق آقای ایستاده است. او در دنیا عادت داشت [به بیرق امام حسین علیه السلام سلام دهد].

عادت‌های خوب، خوب است؛ گرچه بالاتر از عادت هم داریم؛ اما عادت خوب، خوب است. برای اوایل راه انسان عادت کند به نماز خواندن؛ به سحرخیزی؛ عادت کند به راستگویی؛ به احسان به خلق؛ به گذشت و بخشش عادت کند؛ اینها خوب است؛ اما بالاتر از عادت هم داریم. او هم عادت داشت پرچم را که می‌دید بی‌اختیار سلام می‌داد. اینجا هم پرچم و بیرق امام حسین علیه السلام را که از دور دید، محکم ایستاد و به ملائکه‌ای که او را می‌بردند گفت: من در دنیا هیچ وقت بدون سلام کردن از این بیرق‌ها رد نشدم و الان هم باید بروم یک سلام بکنم؛ بعد با شما به جهنّم می‌آیم. ملائکه گفتند: نمی‌شود! کار تو تمام است و باید به جهنّم بروی. گفتند: این حرف‌ها یعنی چه؟! تو جهنّمی هستی! حکمت هم صادر شده! ما هم داریم می‌رویم تو را به جهنّم تحویل دهیم؛ سلام بکنم یعنی چه؟! بین اینها بگو مگو شد. او می‌گفت نخیر من باید بروم، اینها هم می‌گفتند نخیر نمی‌شود. تا این گفتگو بین آنها درگرفت، حضرت اباعبدالله علیه السلام که پای آن بیرق ایستاده بودند، یک نگاه به آنها کردند و با همین نگاه آن شخص و ملائکه‌ی همراهش خود را در حضور حضرت مشاهده کردند؛ چون می‌دانید ولیّ خدا نیاز ندارد که بگوید یا دستور بدهد یا مأمور بفرستد. این

۲۹. سوره‌ی ق، آیه‌ی ۲۱.

حیوان است که فاعل بالآلة و الحركة است. حیوان ابزار و آلت می‌خواهد؛ عضو می‌خواهد و باید این عضو و ابزار را به کار اندازد تا بتواند کاری بکند. حیوان فاعل بالآلة و الحركة است؛ اما انسان چه؟ انسان بالمعنی الانسان، فاعل بالقصد است. همان‌طور که خدا فاعل بالقصد است. **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**^{۳۰} کار خدا این‌گونه است که وقتی اراده کند چیزی باشد، آن چیز واقع می‌شود. انسان کامل هم که مظهر تامّ اسماء و صفات الهی است، مثل خدا فاعل بالقصد است؛ لذا لازم نیست بگوید یا یک نفر را بفرستد و بگوید به آنها بگویید بیایند. اینها نیست؛ همان نگاه حضرت مشیت حضرت را عملی کرد. یکبارہ این ملائکه و آن فرد جهنمی خودشان را در محضر اباعبدالله علیه السلام دیدند.

حضرت فرمودند: گفتگوی شما بر سر چه بود؟ ملائکه پرونده‌ی اعمال آن شخص را تقدیم حضرت کردند؛ تا حضرت ببینند که این انسان جهنمی است و بی‌خود مقاومت می‌کند؛ دنبال بهانه می‌گردد. حضرت نگاهی به آن کردند؛ دیدند پرونده‌ی اعمالش پر از گناه است؛ پر از ترک طاعت و فعل معصیت؛ پر از آلودگی. حضرت نگاهی به آن کردند و به آن شخص فرمودند: این چیست؟! یعنی کسی دوست ما باشد و این کارنامه‌ی اعمالش باشد؟! این چیست آخر؟! حیف نبود؟ تویی که مرا دوست داشتی، حیف نبود؟! (یعنی چیز خوبی نیست). نفرمودند: چیز خوبی نیست؛ ولی فرمودند: آخر این چیست؟

ائمّه علیهم السلام فرمودند: **كُونُوا زِينًا لَنَا وَ لَا تَكُونُوا شَيْنًا عَلَيْنَا**^{۳۱} مایه‌ی افتخار و زینت ما باشید؛ مایه‌ی سرشکستگی ما نباشید.

۳۰. سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۲.

۳۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۷۷؛ طبری‌آملی، بشارة‌المصطفی صلی الله علیه و آله، ص ۱۶۹؛ حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱، ص ۷۶ و مجلسی،

مرآة‌العقول، ج ۸، ص ۶۱.

اباعبدالله علیه السلام همین را به او فرمودند و پرونده را به ملائکه پس دادند. ملائکه هم گمان کردند که حضرت دیدند و تأیید کردند که این شخص باید جهنم برود و جهنمی است. پرونده را گرفتند که بروند و مأموریت خود را انجام دهند. ملائکه هم راه افتادند تا آن شخص را به جهنم ببرند؛ اما در بین راه متوجه شدند که به سمت بهشت می‌روند. خیلی تعجب کردند. خود ملائکه متحیر ماندند که ما مأموریت داشتیم او را به جهنم ببریم! این هم پرونده‌اش؛ حکمش هم صادر شده!

می‌دانید که ملائکه تخلف ندارند؛ لا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ^{۳۳} وَ هُمْ بِأَمْرِهٖ یَعْمَلُونَ^{۳۳} در برابر امر الهی معصیت و سرکشی ندارند و آنچه خدا امر می‌کند، اجرا می‌کنند. امر شده بود این فرد را به جهنم ببرند؛ لذا خیلی تعجب کردند؛ پس چرا ما داریم راه بهشت را می‌روییم؟ به پرونده‌ی آن شخص نگاه کردند؛ دوباره پرونده را باز کردند و دیدند:

بخشودگی اهل گنه در صف محشر وابسته به یک چرخش چشمان حسین است

دیدند حضرت با همان نگاهشان زیر نامه‌ی اعمال آن شخص نوشته‌اند: **یا مُبَدَّلَ السَّیِّئَاتِ**

حَسَنَاتٍ^{۳۴} ای کسی که بدی‌ها را به خوبی تبدیل می‌کنی. امام حسین علیه السلام مُبَدَّلَ السَّیِّئَاتِ الحَسَنَاتِ است. سی‌وپنج نفر از لشکر عمر سعد تا شب عاشورا همه‌ی سخنرانی‌های امام حسین علیه السلام را شنیده بودند؛ همه‌ی ناجوانمردی‌های عمر سعد و لشکرش را دیده بودند و محکم آن طرف ایستاده بودند. خدایا امام حسین با این سی‌وپنج نفر چه کرد؟! اینها فردا در رکاب اباعبدالله علیه السلام شهید شدند و امروز امام زمان علیه السلام جلوی مرقد اینها می‌ایستند و عرض ادب می‌کنند! امام حسین علیه السلام مُبَدَّلَ السَّیِّئَاتِ

۳۲. سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۶.

۳۳. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۷.

۳۴. شیخ طوسی، مصباح‌المتهجد، ج ۱، ص ۸۷؛ سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۷۰ و جمال‌الاسبوع، ص ۴۶۲.

الحَسَنَات نیست؟! حرّبن یزیدریاحی که در برابر امام حسین علیه السلام قد برافراشت، امام حسین علیه السلام با او چه کرد؟! اگر انصاف بدهیم او عامل کشته شدن حضرت بود! او آمد سر راه حضرت را بست و نگذاشت حضرت به کوفه بروند یا برگردند یا راه سومی انتخاب کنند؛ به دستور ابن مرجانه که گفته بود: **جُعِجِعُ بِالْحُسَيْنِ**؛^{۳۵} حسین را همان جا که هست میخکوب کن! امام حسین علیه السلام با حرّبن یزیدریاحی چه کرد؟! سرلشکر سپاه عمر سعد! سرلشکر سپاه ابن مرجانه و یزیدبن معاویه چگونه روز عاشورا آن طور آمد...؟ امام حسین علیه السلام چه کرد؟ کدام بحث علمی را کرد؟ چه کرد؟ جز یک نگاه؟! زهیربن قین بجلی که عثمانی مذهب بود، زیر پرچم عثمان سینه زده بود، با امیرالمؤمنین علیه السلام با امام مجتبی علیه السلام مخالفت و مقابله کرده بود، ده سال امامت امام حسین علیه السلام را هم باز زیر پرچم عثمان و خونخواهی عثمان با امام حسین علیه السلام مقابله کرده بود، خدایا امام حسین علیه السلام چه کار می کند که زهیری که فرار می کرد تا با حضرت روبه رو نشود، آن طور سردار سپاه ابوعبدالله الحسین علیه السلام شد! امام حسین علیه السلام چه کار می کند؟ وهب نصرانی! جوان مسیحی که نه از اسلام خبر دارد، نه از ایمان، نه از ولایت، از هیچی! خدایا امام حسین علیه السلام با یک نگاه چه می کند؟! اینها مُبَدَّلَ السَّيِّئَاتِ الحَسَنَاتِ نیست؟

این نکته را هم بگویم که معصیت های ظاهری افراد، زیاد سبب یأس شما نشود؛ خصوصاً امروز که متأسفانه آلودگی به گناه در جامعه خیلی شایع و بارز و علنی شده، گاهی بعضی ها مأیوس می شوند. بعضی ها می گویند دیگر همه چیز از دست رفت؛ اما امام حسین علیه السلام هست! مأیوس نشوید! برای همه ی اهل معصیت، برای همه ی گناهکاران، امام حسین علیه السلام هست! دیگر چطور نشان بدهم؟ در عاشوراها تهران را نمی بینید؟ مسیحی ها هیأت دارند! یهودی ها هیأت دارند! سینه زنی می کنن؛ نذری می دهند. جوان هایی که خیلی اهل تقیّدات مذهبی نیستند و بعضاً هم مبتلا به یکسری آلودگی ها هستند، می-

۳۵. موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۱۵، ص ۷۵۷؛ ابن نماحلی، مثير الاحزان، ص ۴۸ و بلاذری، جمل من انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۵ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۹۶.

بینید چطور در دسته‌ها می‌آیند و سینه می‌زنند؛ اینها را نمی‌بینید؟ این همان سلام دادن به پرچم نیست؟ امام حسین علیه السلام اینها را رها می‌کند؟ معصیت در لایه‌ی رویین دوست اهل بیت علیهم السلام است. اصل وجود و مایه‌ی اصلی هستی دوست اهل بیت علیهم السلام که آلودگی ندارد. **إِنَّ شَيْعَتَنَا مِنَّا، خُلِفُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا؛**^{۳۶} طینت و فطرتشان پاک است. نجاست روی لایه‌های رویین وجودشان را گرفته است؛ لذا معصیت هم که می‌کند؛ در درون سرشکستگی دارد. ندیده‌اید یک گوشه‌ای پیدا می‌کنند، جایی که کسی خبر نشود، گناهی می‌کنند. این نشان می‌دهد که از گناهی که مرتکب می‌شود شرمندگی دارد. ممکن است زورش به غریزه‌اش نرسد، زورش به شیطان نرسد و مرتکب گناه و معصیتی شود، آلودگی نشان دهد، اما لایه‌های عمیق‌تر وجود دوست اهل بیت علیهم السلام پاک پاک است. محال است دوست اهل بیت علیهم السلام معصیت را دوست داشته باشد؛ ولو مرتکب می‌شود؛ اما محال است دوست داشته باشد و سرافراز باشد از اینکه من دارم معصیت خدا را می‌کنم. محال است! و چون این‌طور است و آلودگی در اصل وجودش نیست، قابل جدا شدن از آن است. معصیت بدنش را آلوده کرده و این بدن را می‌شود پاک کرد. سیئات همین بدن است. **مُبَدَّلَ السَّيِّئَاتِ بَدَنُكَ** است که به معصیت آلوده شده؛ و الا روح و دل دوست اهل بیت علیهم السلام پاک پاک است و آن نگاه **مُبَدَّلَ السَّيِّئَاتِ الْحَسَنَاتِ** امام حسین علیه السلام همین ظاهر وجود را هم عوض می‌کند؛ بدن را بدن دیگری می‌کند. **يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ؛**^{۳۷} همین ارض بدن را، ارض دیگری می‌کند. همین بدن معصیت‌کار را به بدن پاک و نورانی تبدیل می‌کند. همین را بُراقی می‌کند که او سوارش می‌شود و به معراج می‌رود. یک نگاه **اباعبدالله‌الحسین علیه السلام** همه‌ی وجود انسان را عوض می‌کند؛ مبدلش می‌کند. وقتی مبدل شد چه می‌شود؟ از ابدال می‌شود! ابدال یعنی تبدیل‌شده‌ها؛ یعنی کسانی که اهل بیت علیهم السلام با نگاه خودشان او را تبدیل کردند؛ اینها ابدالند. ابدال خیلی بزرگند.

۳۶. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۰۳ و حافظ‌برسی، مشارق‌انوارالیقین، ص ۳۱۷، با اندکی تفاوت در عبارت.

۳۷. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۴۸.

پس حضرت با همان نگاهشان زیر نامه‌ی اعمال آن شخص نوشتند: **يا مُبَدَّلَ السَّيِّئَاتِ حَسَنَاتٍ!** ملائکه وقتی این را دیدند آن شخص را به بهشت بردند و تحویل دادند. خیلی قدر نعمت محبت اهل بیت علیهم‌السلام را بدانید. قدر این چشم‌هایی که این‌طور در محبت و شوق نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام و در مصائب اهل بیت علیهم‌السلام اشک جاری می‌کند. خدا می‌داند اینها چقدر بزرگ است؛ چقدر گران قیمت است؛ چه عطیه‌ی بزرگ الهی است. **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ.**^{۳۸} خدا می‌داند برای هر قطره اشکی که در مصائب اهل بیت علیهم‌السلام از چشم جاری می‌شود، اگر انسان سر به سجده بگذارد و تا قیامت سر از سجده‌ی شکر بر ندارد، حق یکی از این قطره‌ها ادا نمی‌شود. نمی‌دانید چه می‌کند! امروز نمی‌بینید؛ فردا که پرده‌ها کنار رفت، خواهید دید. خواهید دید که چه نعمت بزرگی است. **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ!** والا اگر نگاه نکرده بودند، شما اینجا چه می‌کردید؟ به من و شما نگاه نکردند؟ به قول عوام من و شما چه تخم دو زرده‌ای کرده بودیم؟ چه کار کرده بودیم؟ مجلس اهل بیت علیهم‌السلام کمتر از بهشت است؟! خدا شاهد است اگر کسی مجلس اهل بیت علیهم‌السلام را بهشت بگوید، آن را کوچک کرده است. مجلس اهل بیت علیهم‌السلام خالق بهشت است؛ خالق بهشت! چه چیزی ما را اینجا آورد؟ با کدام طاعت؟ کدام عبادت؟ چه کار کردیم؟ جز یک نگاه امام حسین علیه‌السلام بود که ما را این‌طور کشاند و اینجا نشاند؟! ببینیم و نقد تحویل بگیریم؛ صبر نکنیم تا قیامت شود، حسابمان را برسند و بعد بیرق امام حسین علیه‌السلام را ببینیم و سلام بدهیم. همین جا که رد می‌شوید، بیرق امام حسین علیه‌السلام را می‌بینید، دلتان تکان نمی‌خورد؟ دلتان که تکان خورد، حقیقت سلام همان است. به زبان هم اگر نگفتی **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا** **أَبَا عَبْدِ اللَّهِ،** دلت سلام کرد. اینکه من بخوام دعا کنم و بگویم ان شاء الله یکی از آن نگاه‌ها نصیب ما شود، کفران پیشگی است؛ مگر نشده؟ مگر این نگاه را نکردند؟ امیدوارم این نعمتی را که

۳۸. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۴.

ابعدالله الحسین علیه السلام نصیب ما کرده بفهمیم؛ قدر بدانیم و شاکر شویم. **لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ**:^{۳۹} شکر که کردید، برکاتش بیشتر می شود؛ آثارش فراوان تر می شود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۳۹. سوره ی ابراهیم، آیه ی ۷.